

نسبت هنر و جاودانگی در هستی‌نگری ویتگنشتاین و کاربرد آن در معنا‌باختگی انسان معاصر*

سعیده عظیمی ترامبانیان^۱، محمدعلی خبری^{۲*}، محمدرضا شریف‌زاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری رشته فلسفه هنر، گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
^۲ استادیار گروه پژوهش هنر، جهاد دانشگاهی، تهران، ایران.

^۳ استاد گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴، تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۲۲)

چکیده

تصور اینکه زندگی عاری از معنی و مرگ پایان همه چیز باشد، موجب می‌شود هستی دیگر در نظر انسان، چندان زیبا و ارزشمند جلوه نکند. ویرانگری زمان، دشواری‌های زندگی و هراس از مرگ از جمله عواملی است که باعث ایجاد حس سرخوردگی و رواج اندیشه‌های معنا‌باخته در دنیای امروز شد. در مقابل عده‌ای از متفکرین با تأکید بر معناداری و جاودانگی زندگی، درصدد یافتن راه‌حلی ملموس برای دردهای وجودی آدمی و معنا‌بخشیدن به هستی او می‌باشند. در این راستا، نظریات ویتگنشتاین متقدم و شیوه جهان‌نگری او از منظر جاودانگی مورد تأمل واقع شد. با نگاهی به دغدغه‌های عمیق اگزیستانسی و بررسی پویای اندیشه‌های وی، نقش «زیبایی‌شناسی» و «اخلاق» در مساوقت با یکدیگر، به‌عنوان بنیادی‌ترین مؤلفه‌های معنا‌بخش به زندگی، در ساختار فلسفی او انکارناشدنی است. چنان‌که در غالب فرازهای اندیشه‌های او می‌توان ردپایی از این دو عامل را با محوریت «نگاه‌زلی سوژه متافیزیکی» در بنیان‌نهادن زندگی معنادار و غایت‌مند مشاهده نمود. مبتنی بر این نظرگاه هنر به‌عنوان والاترین شیوه نمایاندن ارزش‌های حقیقی زندگی و راه‌حلی برای عبور از دشواری‌های آن مورد توجه قرار می‌گیرد. زندگی که در نگاه ویتگنشتاین امتدادی ابدی می‌یابد.

واژگان کلیدی

جاودانگی، زیبایی‌شناسی، معنا‌باختگی، هنر، سوژه متافیزیکی، ویتگنشتاین متقدم.

* مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول، با عنوان «خوانش فلسفی از مفهوم هنر و زندگی جاودانه در اندیشه ویتگنشتاین متقدم و کارکرد آن در مسئله معنا‌باختگی انسان معاصر» می‌باشد که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی ارائه شده است.
** نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۳۵۱۳۲۹۸، شماره: ۰۲۱-۲۲۴۸۱۶۱۹، E-mail: ma.khabari@gmail.com.

مقدمه

تازه خود در این میان شکل گیرند. مقوله جاودانگی دارای ساختاری چند بعدی است که از راه‌های گوناگون فهم می‌شود. شاید بتوان مهم‌ترین عامل مؤثر در اتخاذ موضع نسبت به جاودانگی را، نوع نگرش آدمی در مواجهه با مسئله معنای زندگی دانست. عده‌ای از افراد زمانی به این نتیجه می‌رسند که؛ زندگی و آنچه تا امروز در پی آن کوشیده‌اند فاقد هرگونه ارزشی بوده است. زندگی مدرن جدا از امتیازات کم‌نظیری که برای انسان فراهم آورده و توانسته او را در اوجی از رفاه و امکانات قرار دهد اما متأسفانه، گویا فرد را از درون دچار خلاء وجودی کرده است، به طوری که انسان حقیقت وجودی و هویت خود را از یاد برده است، نحوه تفکر و نگرش انسان به خود تغییر کرده، چرایی و چگونگی بودن او رنگ باخته است. مجموعه نشانه‌هایی که آن را تحت عنوان «معنابخستگی» انسان تعبیر می‌کنند. در این نوشتار با واکاوی آراء فلسفی و شیوه جهان بینی «ویتگنشتاین متقدم»^۱ به طرح یک سؤال مشخص که دغدغه نگارنده در این زمینه است، پرداخته می‌شود؛ کدام عامل می‌تواند با ترسیم نمایی از زندگی جاودانه، معنی و امید از دست رفته را به زندگی انسان امروز بازگرداند؟ این مسئله در فلسفه ویتگنشتاین اول چطور قابل حل و بررسی است.

انسان امروز در اوج تمدن و برخوردارگی عالی از علم، دانش و امکانات چندان راضی و خوشنود به نظر نمی‌رسد. شاید بتوان یکی از اساسی‌ترین دلایل این ناخوشنودی را در درد عشقی که آدمی در اعماق وجود خویش نسبت به زندگی و ناتوانی در مواجهه با مسئله مرگ و نیستی جست‌وجو کرد. مقوله «جاودانگی» از جمله دغدغه‌های همیشگی انسان است که عمری به درازای تاریخ تفکر بشری دارد. از زمانی که انسان لذت زندگی را چشید، تداوم حیات و مانایی در این مرحله از هر موضوع دیگری برایش مهم‌تر جلوه کرد و مسئله مرگ و ترک زندگی جزء دل‌مشغولی‌های سراسر زندگانی او شد. به طوری که همواره در پی یافتن اکسیر حیات کوشیده است. کوتاهی زندگی انسان، در مواجهه با ازلیت و عظمت جهان هستی، عاملی است که انسان را به سمت طرح پرسش‌هایی بنیادین از این جنس سوق می‌دهد؛ آیا اساساً زندگی ارزش زیستن دارد؟ آیا زندگی معنایی دارد؟ آیا مرگ پایانی بر تمامی هستی و تلاش‌های آدمی است؟ راه رسیدن به جاودانگی کدام است؟ اگرچه متفکرین و فلاسفه، هر یک به نوعی به این پرسش پاسخ‌هایی داده‌اند؛ اما حقیقت همچنان به عنوان یک معما و راز سر به مهر باقی است و شاید هرگز نتوان برای آن پاسخی در خور و کاملاً قانع‌کننده یافت، بی‌آنکه پرسش‌هایی

روش پژوهش

پژوهش پیش رو از نوع کیفی و از منظر هدف، بنیادی محسوب می‌شود. بر این اساس با استفاده از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای، مفاهیم و سازه‌های اساسی بحث شناسایی و تشریح می‌گردند. در این راستا نخست مسئله معنابخستگی و نظر عده‌ای از متفکرین در این رابطه بیان می‌گردد. سپس با مراجعه به آراء فلسفی ویتگنشتاین متقدم و اتخاذ رویکرد تحلیل استنتاجی-استفهامی بر انگاره‌های هستی‌شناسانه وی، پاسخ احتمالی پرسش پژوهش از منظر این فیلسوف پی‌جویی می‌گردد. با این امید که نتایج حاصل از آن در سطح مشکلات انسان امروز مفید و مؤثر واقع گردد.

پیشینه پژوهش

پیش از این، کروی (۱۳۹۸) به بررسی مسئله مرگ و نامیرایی در آراء ویتگنشتاین می‌پردازد اما راه‌حلی برای دست‌یافتن به جاودانگی از آراء وی استخراج نمی‌کند. دباغ نیز (۱۳۸۸) با تبیین مرزهای اندیشه‌ورزی در نگاه ویتگنشتاین شرح داده که دست‌یافتن به تجربه زیبایی‌شناسی متضمن دیدن جهان از منظری ابدیست؛ اما در این پژوهش به توانایی هنر در تغییر شرایط زندگی انسان و گرفتاری‌های گریبان‌گیر او در عصر حاضر اشاره‌ای نشده. در پژوهش‌های انجام‌شده در باب معنابخستگی و پوچی، نیگل (۱۳۸۲) به نقد و بررسی برخی از دلایل «پوچی»^۲ از نگاه عامه مردم پرداخته است و دیدگاه خود را در مورد علت پوچی بیان می‌کند. اما در بیان مسئله اشاره به راه‌حلی معنابخش مغفول مانده است. ولف (۱۳۸۲) نیز به بررسی معنای زندگی و این‌که آیا مسئله جاودانگی میان معنی و عدم معنی تمایز ایجاد می‌کند، پرداخته است. در این پژوهش نیز محقق به ارائه مؤلفه‌ی معنابخش نپرداخته و تنها به تشریح رابطه معنی و جاودانگی بسنده کرده است.

مبانی نظری پژوهش

۱. پوچ انگاری؛ مرگ به‌مثابه پایان

در عصری که اگر عنوان بحران معنی بر آن نهیم عنوانی بی‌روا نیست، برخی معتقدند که زندگی ارزش زیستن ندارد و صرفاً باید آن را گذراند به طوری که یکی از بحرانی‌ترین مسائل زندگی انسان، بی‌معنایگشتن زندگی و گسترش اندیشه‌های پوچ‌گرایانه است. معنابخستگی مقوله‌ای فلسفی است و نظر دارد به اینکه فرجام تلاش‌ها و کوشش‌های انسان برای کسب معنی چیزی جز شکست نیست. معنابخستگی یا پوچ انگاری سر‌بازدن و رد برخی یا کلیه ابعاد تفکر و زندگی است (Crosby, 1998, 37). نگرشی که انسان را به ورطه یأس و بدبینی و بی‌اعتقادی سوق می‌دهد. این جریان در پی آن است که اعلام کند جست‌وجوی معنی در این جهان اساساً بی‌فایده است و نتیجه تلاش‌های انسان در نهایت به ناکامی، نامیدی و مرگ می‌انجامد. بسیاری از متفکرین که نتوانسته‌اند معنی را در معنویت یا تکامل انسان بیابند استدلال می‌کنند که زندگی هیچ معنایی ندارد. با از میان رفتن باورهای انسان مدرن به دین و مسیحیت، ارزش‌ها شروع به بی‌ارزش ساختن خود می‌کنند. معنابخستگی پدیده‌ای مربوط به عصر مدرنیسم و پس از آن است، لیکن با بررسی سیر تفکر انسان می‌توان دریافت که معنابخستگی بسیار پیش از دوران مدرن و عصر روشنگری^۳ وجود داشته است و رد پای آن رامی‌توان از شکاکیت دکارتی^۴، تا آثار فلسفی و تراژیک یونان باستان دنبال کرد. تفکر مدرنیته در پی نفی شناخت و ارزش‌های گذشته است. این نفی‌ها ابتدا در حوزه معرفت‌شناسی، متافیزیک و حقیقت‌شناسی خود را در پوچ‌گرایی آلمانی نشان می‌دهد و سپس در حوزه اجتماعی، سیاسی و زیبایی‌شناسی، در روسیه نمود می‌یابد (کرچلی، ۱۳۹۷، ۴۸). نگرش پوچی پس از جنگ‌های جهانی در اروپا، بدلیل حضور پررنگ مرگ و ناپایداری زندگی رو به فزونی گذارد. انواع تناقضات اجتماعی، اخلاقی،

در آراء فلاسفه تحلیلی و فلاسفه جدید با این مسئله به صورت جدی‌تری برخورد می‌کنیم. رگه‌هایی از این تفکر را می‌توان در آراء فیلسوفانی چون برگسون^{۱۲}، کی‌یرکگور^{۱۳}، ویتگنشتاین، دیلتای^{۱۴} و... یافت. جان کاتینگهام^{۱۵} معتقد است؛ زندگی جدای از ارادهٔ آدمی واجد معنای ذاتی است و انسان باید آن را کشف کند (Ibid., 45). در این رویکرد، لحظه به لحظه زندگی فرد معنادار است و انسان باید در زندگی فردی خویش معناییابی کند. برخی نیز داشتن تأثیری ماندگار در این جهان را مسیری برای معنابخشی به زندگی می‌پندارند. چنان‌که تولستوی^{۱۶} می‌گوید؛ زندگی بی معنی است مگر اینکه هر فرد انسانی تغییری بنیادین در جهان ایجاد کند و تأثیری ماندگار از خود در این جهان باقی گذارد (Tolstoy, 2000, 11). دغدغه‌های عمیق آگزیستانسی و عرفانی ویتگنشتاین در رساله *تراکتاتوس*^{۱۷} مهم‌ترین اثر فلسفی وی در دوره متقدم موج می‌زند. به طوری‌که تأملات وی در باب معنای زندگی، خودشناسی و مرگ‌اندیشی از نشانه‌های بارز این اثر می‌باشد. (ویتگنشتاین، دباغ، ۱۳۹۴، ۲۷۱).

۳- هستی‌نگری ویتگنشتاین اول؛ معنی از دریچه نگاه ازلی

لودویگ ویتگنشتاین را می‌توان از جمله فلاسفه‌ای دانست که همواره در هزارتوی اندیشه خود با مسئله معنای وجودی سروکار داشته و بی‌وقفه آن را در متن «زندگی» کاویده است. شاید ساده‌ترین راه ورود به فلسفه او نیز همین طریق «معنی» باشد و اینکه در هر دوره از زندگی چه تلقی‌ای از آن داشته است. ویتگنشتاین در رساله معنی را از طریق ارتباطی که میان زبان و جهان برقرار می‌سازد، توجیه می‌کند. او همچنین در این دوره فرضیه‌هایی را در خصوص نوع ارتباط انسان با جهان پایه‌گذاری می‌کند که از نحوه ارتباط وی با جهان در پرتو معنا و افقی جاودانه حکایت دارد. کلید فهم افکار اولیه ویتگنشتاین «نظریه تصویری معنی» است که در آن به تعیین حدود فلسفه از طریق تشریح مسئله معنی، کارکرد زبان و ارتباط آن با جهان می‌پردازد.

۳-۱. نشان بی‌نشان‌ها: نظریه تصویری معنی^{۱۸}

چنان‌که اشاره شد: قلب فلسفه اول و مهم‌ترین میراثی که ویتگنشتاین در رساله از خود بر جای می‌گذارد «نظریه تصویری معنی» است. در این نظریه؛ زبان دارای ویژگی ذاتی تصویری است. به طوری‌که «ساختار زبان ساختار جهان را باز می‌تاباند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، ۷۴) جهان عبارتست از تمامیت امور واقع، و تنها گزاره‌ای که ناظر به وضعیت‌های امور ممکن است واجد معنا می‌باشد. در نظر ویتگنشتاین؛ عموم گزاره‌هایی که در رشته‌های علمی طرح می‌شوند مانند گزاره‌های علوم طبیعی و تجربی معنادارند زیرا معطوف به امور ممکن می‌باشند. اما؛ برخی مسائل را نمی‌توان در ظرف کلمات گنجاند. چراکه معطوف به امور واقع نیستند. از نظر او؛ «آن‌ها خود را نشان می‌دهند. در نگاه ویتگنشتاین؛

زبان تا آنجا معنادار است که از مرز جهان نگذرد؛ اما برخی گزاره‌ها آشکارا فراتر از جهان می‌روند. بر این اساس؛ کلیه گزاره‌های فلسفی، منطقی، زیباشناختی و اخلاقی و مقولاتی نظیر معنای زندگی و جاودانگی با هر آنچه نمی‌توان بیان کرد سروکار دارند. چنین اموری برای جهان پدیداری قرار می‌گیرند. از این رو، عاری از معنی^{۱۹}، غیر قابل بیان و مهمل می‌باشند. (Williams, 1999, 83)

روانی...حاکم بر جوامع مدرن، فقدان ایده آل و آرمان معنوی، تأملات بشر در باب مسائلی چون جبر و سرنوشت، ویرانگری زمان و مقهور بودن در برابر آن، مواجهه با مرگ و فناپذیری، همگی منجر به اضطراب و هراس انسان شد. تحریفات شناختی برای او احساس خلاء و پوچی به بار آورده و انسان را دچار اضطراب کرد (می، ۱۳۹۲، ۴۴). سیطره انکارناپذیر تکنولوژی، سبب شد، انسان سرگشته میان سنت گذشته‌ها و آشفتگی‌های عصر مدرن باز بماند.

با ناکام‌ماندن آرمان‌های مدرنیسم باور به حقیقت حتی در شکل ذهنی آن کنار گذاشته شد؛ چنان‌که در پوچ‌گرایی پسامدرن با نفی معنی و حقیقت اعم از عینی و ذهنی و نفی ارزش‌ها، بدون تلاش برای جانشین کردن ارزش‌های نو، به‌عنوان راه‌حلی برای نجات از این بحران مواجهیم (Slocombe, 2003, 152). زمانی‌که ارزش‌های انسان مورد تهدید قرار گرفته و از میان می‌رود انسان از درون تهی می‌شود، استعدادها و قابلیت‌های خویش را فراموش می‌کند و دیگر چیزی به او لذت نمی‌دهد و پدیده لذتبخش برایش نایب می‌گردد. در نتیجه فرد احساس پوچی و خلاء معنی را تجربه می‌کند (Ibid., 45). مجموعه این عوامل این تصور را در انسان بوجود آورد که زندگی واجد هیچ‌گونه ارزشی نیست و عاری از هرگونه معنی است.

به باور یوهان فیخته^۵ انسان در عصر جدید به پوچی دهشتناکی دچار می‌گردد. این پوچی خود را به شکل ملالی بی‌انتهای بدون علاج و مکرر نمایان می‌کند (اسوندسن، ۱۳۹۴، ۴۳). برخی نیز چون شوپنهاور^۶ مرگ را پایانی غمبار برای رنجی بی‌پایان دانسته‌اند (راسل، ۱۳۷۲، ۱۰۳۲) برخی چون سارتر^۷ و نیگل^۸ نیز یکی از دلایل پوچی و معنابخشی را مرگ و میرایی دانسته‌اند (مک‌کواری، ۱۳۷۷، ۲۰۱). ولف^۹ بیان می‌کند:

اغلب اندیشیدن در باب مرگ این احساس را بوجود می‌آورد که معنی زندگی دارای خللی می‌باشد. در واقع اغلب گمان بر این است که جست‌وجوی معنی در زندگی به این دلیل طرح می‌شود که زندگی نهایتاً به مرگ می‌انجامد. مواجهه شخص با میرایی، چشم‌انداز سعادت را بر باد می‌دهد. برای بعضی علم به اینکه خواهند مُرد، خوشبختی را ناممکن می‌سازد. (ولف، ۱۳۸۲، ۳۱)

کافکا^{۱۰} نیز مرگ را نقطه مقابل خوشبختی دانسته (یانوش، ۱۳۸۶، ۱۶۴). کامو^{۱۱} معتقد بود؛ زندگی پس از مرگ وجود ندارد و هیچ عالم عقلانی نظم‌یافته‌ای نیز از سوی یک قدرت الهی وجود ندارد، انسان نیز قادر به بخشیدن معنایی برتر به زندگی نیست. از این رو امکان معناداری زندگی از بین می‌رود (Williams, 1999, 75).

۳-۲ معنی باوری؛ تلازم معنی و جاودانگی

در مقابل اندیشه پوچی عده‌ای از متفکرین بر جاودانگی و معناداری زندگی انسان تأکید دارند. ملالت‌های دوران مدرنیته، گرایش به پوچی و بی‌معنایی، توجه را به سمت فهم معنای زندگی و جست‌وجوی مسیری برای دست یافتن به مانایی معطوف ساخت. بشر امروز به دلیل تماس نزدیک و عینی با بحران پوچی بیش از پیش به سوی این مباحث کشیده شده است و در صدد یافتن راه حلی ملموس برای دردهای وجودی و معنا بخشیدن به هستی خویش است (Cottingham, 2003, 12). به طوری‌که؛ دغدغه معنی و مانایی در تمام افعال زندگی و ابعاد اندیشه‌های انسان نمودی جدی یافت.

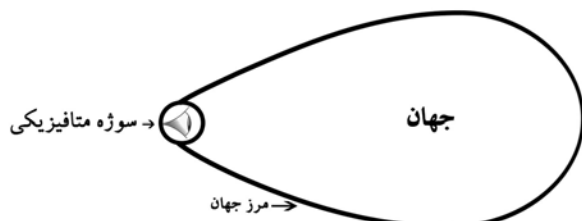
مصون بدارد. کوشش‌های ویتگنشتاین برای پرتوافکندن به مسئله اخلاق، زیبایی‌شناسی را نیز در بر گرفته و خارج از موضوع نیست. چنان‌که می‌گوید: «آنچه درباره اخلاق می‌گوئیم عیناً به زیبایی‌شناسی تسری می‌یابد» ویتگنشتاین نقطه پیوند میان این دو را نوعی نگریستن به جهان از وجه ازلی^{۲۴} می‌داند.

به تعبیر ویتگنشتاین نگاه ازلی معادل نگریستن از بیرون به جهان و امور واقع می‌باشد. در حقیقت؛ شیوه مشاهده متداول ما نسبت به جهان و هر آنچه در آن هست از میانه است، اما وجه ابدی منظری است متفاوت که با آن از بیرون به جهان نگریسته می‌شود. به باور ویتگنشتاین؛ نگریستن به عالم از منظری جاودانه، یعنی نگریستن به آن به مثابه یک کل، اما کلی کرانمند. این شکل از مشاهده، نمایی است از کل عالم، زیرا در پس زمینه آن می‌توان تمام هستی را نگریست. ویتگنشتاین در بخشی از رساله می‌گوید: «نظر کردن به جهان به مثابه یک کل کرانمند دلیلی است بر اینکه جهان امری رازآمیز است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۴۵). به اعتقاد ویتگنشتاین این نوع از نگریستن نوعی از مشاهده عالم است که تنها از طریق من فلسفی یا سوژه متافیزیکی محقق می‌گردد.

۳-۲. هستی‌نگری ازلی؛ سوژه متافیزیکی^{۲۵}

سوژه متافیزیکی نقش بی‌بدیلی در نظام فلسفی رساله ایفا می‌کند. مفهوم «سوژه متافیزیکی» یا «من فلسفی» در فلسفه ویتگنشتاین با طرح این فقرات در رساله آغاز می‌شود: «من جهان خود هستم (عالم صغیر)» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۵/۶۳). «من فلسفی از جهان فراتر رفته و در مرز جهان ممکن قرار می‌گیرد. سوژه به جهان تعلق ندارد بلکه مرز جهان است» (همان، فقره ۵/۶۳۲) به تعبیر ویتگنشتاین؛ «سوژه جزئی از جهان نیست، بلکه پیش‌فرضی برای وجود آن است» (همان، ۱۷۹). «بر اساس اراده سوژه متافیزیکی مشخص می‌شود که جهان من از کجا آغاز و در کجا پایان می‌پذیرد» (همان، فقره ۵/۶۳۲). در این شیوه با فاصله گرفتن از روش مشاهده متداول، جهان در چشم‌اندازی ابدی توسط سوژه متافیزیکی به مثابه یک کل کرانمند از بیرون مشاهده می‌گردد (تصویر ۱).

به عبارتی؛ جهان جهان من است. در این رویکرد من فلسفی از من روانشناختی تفکیک می‌گردد. من روانشناختی در درون جهان امور واقع قرار می‌گیرد. در حالیکه «من فلسفی نه انسان است و نه دارای تن و روان که اگر چنین بود جزئی از جهان به حساب می‌آمد و دیگر قادر نبود درباره کل جهان بیاندیشد. او در درون جهان نایستاده» (ویتگنشتاین، فقره ۵/۶۳۲). «ذهن چیزی جز کوه‌ها، رودخانه‌ها، سرتاسر زمین، خورشید و ماه و ستارگان نیست» (همان، فقره ۵/۶۳۱). بر این اساس می‌توان گفت: «هیچ جهانی غیر از من وجود ندارد». من فلسفی مستغرق در عالم و شکل‌دهنده



تصویر ۱.

بنابراین؛ طرح مسائل اخلاقی، زیبایی‌شناختی و هنر در قالب زبان واقع‌گو امری بیهوده است. به تعبیر ویتگنشتاین؛ «این مسائل را تنها می‌توان نشان داد». «آن‌ها خود را در هستی نشان می‌دهند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، ۱۰۴). او از این دسته امور تحت عنوان امر رازآمیز یاد می‌کند. ویتگنشتاین در رساله، اخلاق و زیبایی‌شناسی را جزء امور نشان‌دانی می‌داند و آنها را ذیل گزاره‌های ارزشی قرار می‌دهد. به منظور روشن نمودن ساحت امر نشان‌دانی (رازآمیز) در فلسفه ویتگنشتاین ابتدا باید به مفهوم «ارزش» در نگاه وی پرداخته شود؛ ویتگنشتاین در بخشی از رساله می‌نویسد: «در جهان ارزشی وجود ندارد و چنانچه وجود داشته باشد نهایتاً بی‌ارزش است. اگر حقیقتاً ارزشی هست، باید در خارج از تمامی محدوده امر واقع باشد زیرا آنچه واقع می‌شود و تحقق عینی دارد امری تصادفی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۴۱).

بنابراین از این منظر، ارزش به چیزی در جهان عینی اشاره ندارد. ارزش مطلق باید به جهان خارج اشاره نماید. ارزش اگر در جهان قرار گیرد تصادفی است، و امر تصادفی^{۲۶} فاقد ارزش، نسبی و در زمره امر واقع قرار می‌گیرد. به زعم ویتگنشتاین، اخلاق و زیباشناسی هر دو، از آن جهت که به بیان امری متعالی و فراتر از واقعیت‌های جهان می‌پردازند، غیر قابل بیان، مطلق و ناظر به حقایق برتر و خارج از جهان می‌باشند، در حالیکه اگر ناظر به امور واقع و نسبی باشند، در درون جهان جای خواهند گرفت. از نظر ویتگنشتاین: «امری که به روال عادی زندگی ارزش و معنی می‌بخشد، خود نمی‌تواند جزئی از همین زندگی فاقد اهمیت و ارزش نهایی باشد. شاید به همین جهت است که برخی مدعی هستند که تنها، امری برتر می‌تواند به زندگی انسان معنی بخشد (Wittgenstein, 1961, 149). بدین ترتیب، سخن گفتن از اخلاق و صدور حکم اخلاقی نیز بی‌معنا خواهد بود زیرا به چیزی در جهان قابل ارجاع نیست. بنابراین می‌توان استدلال کرد که؛ خارج شدن از حوزه‌ی امر واقع به معنی وارد شدن به حوزه‌ی ارزش‌هاست. چنان‌که می‌گوید: واضح است که نمی‌توان اخلاق و زیبایی را به قالب الفاظ درآورد؛ [خلاق و زیبایی، هر دو متعالی^{۲۷} هستند (Ibid., 30) «آن‌ها همان امر رازآمیزند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۵۲۲). امر رازآمیز به قلمرو «ارزش» تعلق دارد. بنابراین در نگاه ویتگنشتاین؛ مسائل مهمی از جمله ارزش‌های اخلاقی و زیباشناسانه، معنای زندگی، دین و... به قلمرو امر متعالی متعلق‌اند و با اینکه وجود دارند، نمی‌توان در مورد آن‌ها سخن گفت و تنها می‌توان آن‌ها را نشان داد. تفکیک امور گفتنی^{۲۸} و نشان‌دانی^{۲۹} از مقولات مهم رساله است (Moyal, 2015, 349). ویتگنشتاین در فقره پایانی رساله می‌نویسد؛ از آنچه نمی‌توان درباره‌اش سخن گفت باید به سکوت گذشت (Wittgenstein, 1961, 89) و شاید این مهم‌ترین پند رساله باشد. او معتقد است که زبان مورد سوء استفاده واقع می‌شود و کلمات قدرت تحریف دارند. به محض اینکه سخن گفتن درباره امر متعالی شروع می‌شود، این تحریف آغاز می‌شود. لذا باید با سکوت از امر متعالی حفاظت کرد. (هادسون، ۱۳۸۸، ۱۰۵) ویتگنشتاین در نامه‌ای به فون فیکر می‌نویسد که با سکوت همه چیز محکم در جای خود قرار می‌گیرد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱، ۱۰۳).

بنابراین شاید بتوان گفت مهم‌ترین قصد ویتگنشتاین از طرح «نظریه تصویری معنی» پس از تعیین حدود زبان، واقعیت و اندیشه، این باشد که امور متعالی از نگاه خود را به قلمرو سکوت کشانیده و از تعرضات زبانی

انسان باشد، چنان‌که در رساله تصریح می‌کند: «جهان انسان سعادت‌مند با جهان انسان نگون‌بخت متفاوت است» (همان، فقره ۶/۴۳). به باور ویتگنشتاین؛ تنها تحقق اراده خیر یا شر (اراده اخلاقی) است که می‌تواند مرزهای جهان را تغییر دهد و تأثیر آن به نحوی است که تماماً، جهانی متفاوت پدید می‌آید. از این جهت شاید بتوان گفت ویتگنشتاین تنها یک توصیه اخلاقی دارد و آن اینکه: شادمانه زندگی کن (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۲۹ و ۱۶/۷/۸). او بر این اعتقاد است که: «باید جهانی دیگرسان ایجاد نمود. جهانی شادمانه که چون در آن از منظری دیگر به جهان پیرامون نگریسته می‌شود از جهان انسان غمگین متمایز است (همان، ۱۶/۷/۲۹).

ویتگنشتاین در بخشی از یادداشت‌ها می‌نویسد: برای شاد بودن باید با عالم موافق بود (همان، ۱۶/۷/۸). به اعتقاد او برای شاد و سعادت‌مندانه زیستن باید در حال زندگی کرد، به عبارتی چشم‌پوشیدن از آینده و رهاکردن گذشته؛ پذیرفتن جهان آن طور که هست و زیستن با علم به اینکه هر چه هست، همانی است که باید باشد (کلاگ، ۱۳۹۴، ۳۲۷). طوری که در نقل قولی از او می‌بینیم: ساعت‌های خوب زندگی را باید موهبت دانست و شاکرانه از آن لذت برد. در غیر این صورت باید نسبت به دشواری زندگی بیرونی به بی تفاوتی رسید. تنها کافی است به جهان بیرونی وابسته نباشی آن وقت لازم نیست از آنچه در آن روی می‌دهد بترسی (حسینی، ۱۳۹۴، ۱۶۴). بنابراین به اعتقاد ویتگنشتاین؛ مسیر دست‌یافتن به زندگی اخلاقی موافقت با جهان، و پذیرفتن شاکرانه هستی آنطور که هست از طریق «زندگی در حال» می‌باشد. حالی که در نگاه وی امتدادی جاودانه می‌یابد. بدین ترتیب از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در دست یافتن به زندگی جاودانه «زندگی در حال» است (همان، ۶۷). در مورد آنچه که تحت عنوان «زندگی در حال» در آراء وی آمده می‌توان به بخشی از رساله اشاره نمود، جایی که می‌گوید: «آیا ممکن است که آدمی نه در زمان، بلکه جاودانه زندگی کند؟ اگر ابدیت را بی‌زمانی معنی کنیم نه مدت زمانی نامحدود، آنگاه زندگی جاودانه متعلق به کسانی است که در حال زندگی می‌کنند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۴۳۱۱). ویتگنشتاین زندگی در حال را متضمن فاصله‌گرفتن از ذهن بازیگر تا حد امکان؛ و ذهن تماشاگر را ولو برای لحظاتی تجربه کردن می‌انگارد. در این رابطه، می‌توان به شیوه نگاه او به ترس‌ها و دشواری‌های زندگی در بخشی از کتاب فرهنگ و ارزش اشاره نمود: «زمانی که تحمل زندگی دشوار می‌شود، به تغییر موقعیت می‌اندیشیم، اما مؤثرترین و مهم‌ترین تغییر، یعنی تغییر در نگاه خود کم‌تر به ذهنمان می‌آید، و به سختی می‌توانیم تصمیم به چنین تغییری بگیریم» می‌توان این سخن ویتگنشتاین را این‌طور تعبیر کرد که: در زمان مواجهه با دشواری‌های زندگی به جای تغییر موقعیت و جهانی که در آن هستیم. تغییر را در رفتار و نگاه خویش ایجاد کنیم. ضروری است روش زندگی و رویکرد «من» تغییر کند.

ویتگنشتاین در مقدمه رساله خاطر نشان می‌کند که هدفش درست دیدن جهان است. به اعتقاد او؛ نوع جهان‌بینی هر انسان و شکل مواجهه فرد با زندگی می‌تواند تعیین‌کننده کیفیت زندگی او باشد. «نوع نگاه فرد به جهان و زندگی است که افق‌های متفاوتی را پیش روی آدمی می‌گشاید؛ بنابراین شیوه نگاه انسان‌ها مشخص‌کننده چگونه زیستن آنها خواهد بود» (حسینی، ۱۳۹۴، ۶۷). به طوری که می‌گوید: انسانی که در حال زندگی می‌کند بدون ترس و امید زندگی می‌کند. درک زندگی در اکنون، از ضروری‌ترین امور است و نتیجه آن، دوری از ترس از مرگ می‌باشد (همان،

«معنی» است. او تصویرگری جهان را ممکن می‌سازد و «معنی» را از طریق انطباق گزاره‌ها با جهان باز می‌شناساند. به این ترتیب من فلسفی چیزی جز یکی شدن فرد و آگاهی کل و جهان نیست (کاکس، ۱۳۹۲، ۲۲۹). بنابراین آگاهی در وجود من فلسفی همان آگاهی کل در جهان هستی است. و به تعبیری من فلسفی یا سوژه متافیزیکی قادر به دریافت کلیت جهان و تعیین‌کننده چگونگی آن می‌باشد. به‌طور که بیان می‌کند: «جهان و زندگی یکی است» (همان، فقره ۵/۶۲۱). بر این اساس مشاهده جهان از منظر جاودانه و ازلی به معنی نظاره عالمی کرانمند است که امر واقع درون آن، من فلسفی در مرز آن و ارزش‌های متعالی مانند اخلاق، هنر و زیبایی‌شناسی در بیرون از آن قرار می‌گیرند.

۴- خوانش مؤلفه‌های معنی

۱. اخلاق

گفته‌های ویتگنشتاین متقدم در رساله در مورد زیبایی‌شناسی بسیار محدود و اندک است. به طوری که در رساله تنها یک بار به زیبایی‌شناسی Ästhetik اشاره نموده است. اما با دقت در سایر آثار و احوال او پیداست که ظرافت زیبایی‌شناسانه همواره در مرکز توجه وی قرار داشته و نقطه محوری در فلسفه وی بشمار می‌روند. ویتگنشتاین در دوره نخست فلسفه خود بین اخلاق و زیبایی‌شناسی تفاوتی قائل نیست و این دو مؤلفه را در مساوقت با یکدیگر قرار می‌دهد. چنان‌که می‌گوید: «اخلاق و زیبایی‌شناسی یک چیزند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۴۲۱). بر این اساس مفسران برای دست یافتن به نظر ویتگنشتاین در باب هنر عمدتاً مسیر نگاه او به اخلاق و باور وی بر این‌همانی اخلاق و زیبایی‌شناسی را در منظومه فکری او پیموه‌اند.

ویتگنشتاین درباره رساله می‌نویسد: «محتوی کتاب، محتوایی اخلاقی است. اثر من شامل دو بخش است: بخشی که در قالب کتاب می‌بینند و بخشی شامل همه‌ی آنچه ننوشت‌ام و از قضا همین بخش دوم است که مهم است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱، ۱۰). به طوری که معتقد است؛ «صل زندگی را باید در همین امور ناگفتنی جست‌وجو کرد» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵، ۵۲). در نگاه ویتگنشتاین اخلاق نظریه‌ای جهت بهبود کیفیت و چگونگی زندگی آدمی است به نحوی که زندگی او قرین سعادت و شادی گردد. با توجه به اینکه جهان قابل تغییر نیست لازم است تا شیوه نگاه ما به عالم جهت دست یافتن به شادمانی و سعادت تغییر کند. و این تغییر نگرش تنها از طریق سوژه متافیزیکی و نگاه ازلی او به عالم محقق می‌گردد. چنان‌که می‌گوید: «نیک و بد تنها به وسیله من به جهان وارد می‌شوند. آنچه خوب یا بد است، اساساً همان من است، نه جهان. اراده آدمی است که خیر یا شر است نه جهان (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۱۶/۸/۵). «من عمیقاً رازآمیز است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵، ۸۰).

اکنون می‌دانیم که مراد از این من، من فلسفی دارای اراده است. «منی که بخشی از جهان نیست، بلکه مرزی برای جهان است. همان‌طور که سوژه جزئی از جهان نیست، بلکه پیش‌فرضی برای وجود آن است؛ به همان سان خیر و شر نسبت‌هایی از آن سوژه‌اند، نه خصوصیات در جهان» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، ۱۷۹). بنابراین، ارزش اخلاقی نه جزء امور واقع بلکه حاصل شیوه‌ی نگریستن انسان به جهان است. موضوع اخلاقی در شخصیت یا خصلت مشهود در جهان خود را نشان می‌دهد، این شخصیت شاید خود

که احساس فقدان معنا ارتباط وثیقی با چگونگی درک انسان از مفاهیم مرگ و زندگی می‌یابد. با تغییر رویکرد و نگرستن به عالم از وجه ازلی و پذیرفتن شرایط می‌توان مواجهه نسبتاً سهل تری با ترس‌ها و دشواری‌های زندگی که زمینه‌ساز ظهور تفکر معنا‌باخته‌اند داشت. ارمغان چنین تسلیمی رضایت خاطر انسان، هماهنگی او با جهان و رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه در پرتوی بی‌مرگی و جاودانگی خواهد بود.

خوانش مؤلفه‌های معنی؛

۲- زیبایی‌شناسی

ویتگنشتاین در بخشی از *یادداشت‌ها* می‌آورد: آیا این جوهره نگاه هنری است که عالم را شادمانه (سعادت‌مندانه) می‌نگرد؟ (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۱۶/۱۰/۲۰) و روز بعد می‌نویسد: «زندگی جدی است. هنر شادمانی است. غایت هنر، زیبایی است. و زیبایی آن چیزی است که به خلق شادی (سعادت) می‌انجامد» (همان، ۱۶/۱۰/۲۱). شاید بتوان منظور ویتگنشتاین از طرح این سخنان را این‌گونه تعبیر کرد؛ این هنر است که قادر به خلق شادی در زندگی است. ویتگنشتاین چنین توانایی را برای هنر قائل بود او به صراحت معتقد بود ایجاد زندگی شادمانه عملی است که هنر از عهده آن بر می‌آید. این جوهره نگاه هنری است که عالم را شادمانه می‌نگرد؛ و شادمانه به جهان نگرستن یعنی زیستن در جهانی شاد. غایت هنر زیبایی است و زیبایی همان چیزی است که شادمانی می‌آفریند؛ در فلسفه ویتگنشتاین کمال زندگی دست‌یافتن به سعادت است و هنر شرایط رسیدن به این مهم را فراهم می‌آورد. هنر منتج به زیبایی می‌گردد و زیبایی شادی (سعادت) آفرین است. ازین جهت است که می‌توان گفت؛ اخلاق و زیبایی‌شناسی از نظر پیوند با جهان شاد و زندگی شادمانه (سعادت‌مندانه) با یکدیگر مرتبط‌اند. اخلاق با فراهم‌ساختن زمینه سعادت‌مندی آدمی، هماهنگی او را با کل عالم تحقق می‌بخشد و دست‌یافتن به نگاه ازلی و اجابت کردن اراده آفریدگار را مهیا می‌نماید. هنر نیز با تعالی بخشیدن به امر واقع، طبقه صحیح مشاهده و مواجهه با هستی را که شگفتی ستابنده و مسرت‌بخش را با خود به همراه می‌آورد به انسان می‌آموزد. بر این اساس برخی از مفسران اخلاق و زیبایی‌شناسی را، توصیه‌های ویتگنشتاین برای درک اکنون جاودانه می‌دانند. چنان که در بخشی از *یادداشت‌ها* می‌نویسد: «زندگی خوب جهانی است که از وجه ابدی بدان نگرسته شده و اثر هنری شیء ایست که از منظری جاودانه به آن نگرسته شده و این پیوندی میان اخلاق و زیبایی‌شناسی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۱۶/۱۰/۷). از منظر ویتگنشتاین آنچه در هنر رخ می‌دهد نیز مانند آنچه در مورد اخلاق ذکر شد، نوعی دورشدن از شیوه مشاهده متداول جریان زندگی است. وی در دوره اول تفکر فلسفی خود، هنر را پرکشیدن از نگاه روزمره و رسیدن به نگاهی فرامکانی و فرازمانی می‌داند و معتقد است با شیوه نگرستن متداول نمی‌توان هنر را ادراک کرد (عابدینی‌فرد، ۱۳۸۹).

ابهام در باب هم‌شأنی زیبایی‌شناسی و اخلاق در *رساله*، شارحان نظرات ویتگنشتاین را به دقت در سایر آثار دوره متقدم وی به‌ویژه *یادداشت‌ها* سوق می‌دهد. ویتگنشتاین در *یادداشت‌ها* اخلاق و زیبایی‌شناسی را نوع خاصی از مشاهده جهان و اشیاء از وجه ازلی در نظر می‌گیرد. او شرط هنری انگاشتن شیء را متفاوت نگرستن به آن می‌داند؛ نگرستن شیء را در معنای متعارف، زمانمند و مکانمند نمی‌انگارد و از آن فراتر می‌رود. به نحوی که

(۱۶۴). ویتگنشتاین در رابطه با مقوله مرگ و ترس از پایان یافتن زندگی که از مهم‌ترین عوامل به‌وجود آمدن نگاه‌های پوچ‌گرایانه می‌باشد، معتقد است؛ «ترس از مرگ بهترین نشانه یک زندگی نادرست، بد و غیرسعادت‌مندانه است» (همان، ۱۶۵). عوارضی از جمله؛ اضطراب و افسردگی، بی‌هدفی، ترس از مرگ و نابودگی، مجموعه عواملی که تحت عنوان بحران معنا‌باختگی در دنیای مدرن امروز از آن یاد می‌شود همگی معطوف به نزیستن در حال است، به این ترتیب که؛ فردی که با اضطراب مواجه است معطوف به آینده نیامده است و فرد افسرده نیز دل‌مشغول گذشته می‌باشد. در نظرگاه ویتگنشتاین؛ برای اخلاقی‌زیستن (زیستن در جهانی شاد) باید در اکنون زندگی کرد. بر آرزوها چشم بریست و جهان را همان‌گونه که هست پذیرفت. آرزومندی میل به آینده و گریز از اکنون دارد. در صورتی که برای سعادت‌مندی باید با عالم موافق بود و این یعنی صرف نظر از آینده و زیستن در حال، حالی که جاودانه و ابدیست.

به زعم ویتگنشتاین؛ برای کسی که در زمان حال زندگی می‌کند و لحظه را درمی‌یابد، مرگی وجود ندارد. چنان که می‌گوید: «آن کسی که در زمان زندگی نمی‌کند، بلکه در حال زندگی می‌کند، سعادت‌مند است» (همان، ۱۶۴) سخنان ویتگنشتاین موبد این مطلب است که درک مسئله مرگ و دوری از هراس آن یکی از عوامل سعادت‌مندی و پیامد اخلاقی‌زیستن در اکنون جاودانه است. انسان با زندگی در اکنون، بر ترس از مرگ فائق آمده، جاودانگی و بی‌مرگی را تجربه کرده و نظاره‌گر لحظاتی عاری از رنج و دلهره در زندگی خواهد بود. در فلسفه ویتگنشتاین انسانی سعادت‌مند است که در پی تحقق بخشیدن به غایت هستی باشد. چنان که می‌گوید: «برای زندگی در حال هیچ مرگی نیست زندگی ما پایانی ندارد درست همان‌طور که میدان دید ما مرزی ندارد» (Wittgenstein, 1961, 30). دیدگاه ویتگنشتاین در خصوص مرگ متأثر از بحث «زندگی در حال»، به سوژه متافیزیکی و نگاه ازلی او گره خورده است. به گواهی *رساله* و روزنگاشت‌ها، که در فاصله ۱۹۱۴-۱۹۱۶ نوشته شده، ویتگنشتاین فیلسوفی مرگ‌اندیش است. در عین حال، سوپه عرفانی تأملات دوران نخست فلسفی او امری آشکار است. بحث از مرگ در *رساله* بالذات صبغه فلسفی دارد، هرچند با طنینی عرفانی نیز همراه است (ویتگنشتاین، دیباغ، ۱۳۹۴، ۲۷۳). بر این اساس می‌توان به فهم دقیق‌تری از سخنان ویتگنشتاین در مورد مرگ دست یافت، خصوصاً در بیان این‌انگاره که: «مرگ رخدادی در زندگی نیست. آن هنگام که سوژه باز ایستد جهان نیز پایان می‌پذیرد. به هنگام مرگ، تغییری در جهان رخ نمی‌دهد، بلکه بودن متوقف می‌گردد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۷۳) «مرگ واقعی در جهان نیست با مرگ جهان تغییر نمی‌کند، بلکه به پایان می‌رسد» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، فقره ۶/۴۳۱). براساس آنچه که پیشتر در مورد سوژه متافیزیکی از منظر ویتگنشتاین به آن اشاره شد و سخنان وی در خصوص مسئله مرگ، احتمالاً می‌توان اینگونه برداشت کرد که؛ در فلسفه ویتگنشتاین، من، سوژه و جهان همگی یک چیزند و همه جزئی از آگاهی کل و در هماهنگی با آن می‌باشند، بنابراین تا زمانی که من یا به تعبیری همان آگاهی کل وجود دارد جهان نیز پابرجاست و وجود دارد و در نبود من، به‌طور کل، بودن و هستی متوقف و بدل به نیستی کامل می‌گردد. بنابراین حدود بینش آدمی است که مرزهای جهان او را تعیین می‌کند. باید بتوان از عالم فراتر رفت و از بیرون به جهان همچون یک کل نگرست تا بتوان آن را به درستی دید و در مورد آن فلسفید. پر واضح است

زین کهنه را دیدم که کنار فرمان زنگ زده یک دوچرخه افتاده بود... ذهن من فوراً آن‌ها را به یکدیگر ربط داد. طرز قرار گرفتن این دو شیء طوری بود که آن‌ها را به سر یک گاو شبیه می‌کرد. اندیشه خلق سرگاو حتی پیش از تحقق بخشیدن به آن در ذهن من پدیدار شد (دراشتن، ۱۳۸۸، ۱۳۱). هنرمند این دو شیء را که تکه پاره‌هایی از واقعیت روزمره می‌باشند به طرزی متفاوت می‌بندد و پس با روی هم سوار کردن آن دو و در معرض دید همگان قرار دادن اثر، باعث می‌شود این استحاله برای سایر افراد نیز قابل درک و مشاهده گردد به طوری که هر کسی آن را سر گاو می‌بیند. اثر خاطراتی را برمی‌انگیزاند که از طریق آنها شیء نقل شده در کلیت فضایی اش در ذهن بیننده باز آفرینی می‌شود. در واقع جزء می‌شود نمادی از کل، که اینک به طرزی بدیع و موکد «دیده» و تجربه می‌شود و چنان قوتی دارد که در بازنمایی طبیعت گرایانه هرگز به دست نمی‌آید (بکولا، ۱۳۸۷، ۱۷۰). ویتگنشتاین در فرهنگ و ارزش سخنی دارد که به درک این مطلب کمک می‌کند: «تنها هنرمند است که می‌تواند امر جزئی را به گونه‌ای بازنمایی کند که به دید ما همچون اثر هنری بنماید. اثر هنری ما را وادار می‌کند شیء را از منظری صحیح^{۳۷}، که همان چشم‌انداز هنرمند است، نظاره کنیم» (Ibid., 7). بدین ترتیب هنرمند موضوع هنری خود را از میان اشیاء و محیط پیرامون جدا کرده، برمی‌گزیند و به‌عنوان جهانی به آن می‌نگرد. شیء تبدیل به جهان من فلسفی شده، جهانی که من، مرز آن و نه بخشی از آن به‌شمار می‌رود. من مرز جهان است که با نگرستن از وجه ازلی تغییر یافته و این تغییر مرزهای جهان را نیز جایجا می‌کند (عابدینی‌فرد، ۱۳۸۹، ۳۵). شیء که در جهان امری جزئی بود، تعالی یافته به نماینده‌ای از کل بدل می‌گردد. کل، در این شیء خاص متوقف شده و چرخ زمان را از گردش باز می‌دارد» (همان، ۱۱۹). نگاه هنری از وجه ابدی نگاه‌یست که در خود کمال یافته است. هنگامی که اشیاء و واقعیت‌های جهان، از رهگذر چنین نگاهی ارتقا می‌یابند و از دریچه هنر و وجه سردمدی به جهان نگرسته شود زندگی واجد معنی، یکتایی و کمال می‌گردد. انسان برای معنادار زیستن با مد نظر قراردادن مؤلفه‌های زندگی ابدی، در زندگی روایتگری پیشه کرده و نقش خود را بر صحیفه هستی می‌زند. از این منظر شیء در موافقت و هم‌نوایی با کل، ماهیتی دیگرگونه یافته با خلق جهانی نو شرایطی را برای فهم امر رازآمیز پیش روی مخاطب قرار می‌دهد. ازین رو می‌توان گفت؛ فاصله‌گرفتن از نگاه متداول به مثابه، پلی است میان آراء ویتگنشتاین در باب اخلاق و زیبایی‌شناسی.



تصویر ۳- پابلو پیکاسو، سرگاو ۱۹۴۲، زین و فرمان دوچرخه، ۳۳ × ۴۳ × ۱۹ سانتی‌متر. مأخذ: (دراشتن، ۱۳۸۸، ۱۳۱)

دیگر به اشیاء به مثابه ابزارهایی جهت رفع نیاز نمی‌نگریم. هنر اشیاء را از طبیعت منتزع کرده و از صرف امر واقع‌بودن فراتر می‌برد. در این رویکرد؛ هنر به مثابه نحوه خاصی از نگرستن به جهان، تجلی نگاهی است که با جدانمودن شیء از جهان واقع آن را در موافقت و هم‌آوایی با کلیت عالم قرار دهد آنگاه که اشیاء از این مسیر گذر کنند، تعالی یافته، حائز ارزش‌های هنری و زیباشناسانه خواهند شد. در غیر این صورت «بدون هنر، شیء تکه‌ای از طبیعت است همچون هر تکه دیگر» (Wittgenstein, 1998, 7). در این خصوص می‌توان کاسه سفالینی را در نظر گرفت که در آن غذا سرو می‌شود و همان ظرف که در گالری نگهداری می‌شود و جامعه به‌عنوان اثر هنری به آن می‌نگرد. سفالینه گالری، دیگر ظرفی برای سرو غذا نیست. ظرف دیگر در اختیار ما نیست و کارکرد آن در جهان ما تغییر کرده است. و این امر به آن ویژگی زیباشناسانه اعطا کرده است. چرخ دوچرخه اثر هنری مارسل دوشان را در نظر آورید (تصویر ۲). شیء معمولی که با انتخاب دوشان تا سطح هنری ارتقاء یافته است (میه، ۱۳۸۸، ۲۶۹) در ۱۹۱۳ مارسل دوشان یک چرخ دوچرخه را روی یک چارپایه نصب می‌کند و تاریخ و امضای پای آن اثر می‌گذارد. او با این مثال قصد دارد نشان دهد هر آنچه هنرمند در اختیار خود می‌گیرد اثر هنری است (همان، ۸۲). هنرمند مرز میان امر واقع و هنر را از میان برداشته، امر واقع را تغییر داده تا به هنر شبیه شود (همان، ۱۴۳). او یک شیء مصنوع را برگزیده و با دیگرگونه نگرستن ورای مکان و زمان، به آن شأن هنری اعطا کرده است، اعطای شأن شیء را از حالت اشیاء پیش‌ساخته و معمول جدا و به یک اثر هنری تبدیل نموده و آن را در موقعیتی مانند گالری یا موزه در معرض دید همگان قرار می‌دهد. در این صورت دیگر ناظران به آن شیء به‌عنوان پدیده‌ای در جهان واقع نمی‌نگرند. شیء قطع‌های از واقعیت است که به تملک در آمده و زیر بار یک دیدگاه و حالت روحی می‌رود (همان، ۱۳۶). در نمونه‌ای دیگر می‌توان به اثر سرگاو *Tete de Taureau* ساخته پابلو پیکاسو اشاره نمود (تصویر ۳). اثر مذکور شامل یک زین و فرمان از دوچرخه‌ای کهنه می‌باشد که توسط هنرمند به یکدیگر متصل شده‌اند و با مشاهده اثر، تصویر سر گاو به ذهن ناظر متبادر می‌شود. پیکاسو در مورد نحوه خلق این اثر می‌گوید: فکر ساختن اثر زمانی در ذهن من پیدا شد که در میان کپه‌ای از اشغال یک



تصویر ۲- مارسل دوشان، چرخ دوچرخه ۱۹۱۳، چرخ نصب‌شده روی سه پایه، ارتفاع ۱۲۲ سانتی‌متر در قطر ۶۵ سانتی‌متر. مأخذ: (بکولا، ۱۳۷۸، ۲۶۰)

بنگریم؛ این گونه است که واجد نگاهی کل نگرانه به زندگی می شویم؛ لیکن نمی توان این نگاه را همیشه در زندگی حفظ کرد، بنابراین هنرمندان به کمک ما می آیند و با آثار خود، امر جزئی را به گونه ای جلوه می دهند که اثری هنری محسوب گردد و چشم اندازی پیش چشم ما می گشایند تا جهان طبیعت و حقایق آن را از منظری درست بنگریم (Ibid., 6-7). به این ترتیب هنر در فلسفه ویتگنشتاین متقدم روش مشاهده درست جهان را به ما نشان می دهد و از این منظر، راه کاری برای مسئله زندگی به شمار می رود. به طوری که انسان را برای زیستن در جهانی سعادت آمیز هدایت می کنند. اخلاق نیز در این میان، با نگاه کل نگر به جهان، مسیر درست زندگی را به آدمی می نمایاند (تیلمن، ۱۳۸۲، ۱۳۵).

همان طور که گزاره اخلاقی معنادار وجود ندارند، هیچ گزاره ای که حکم زیبایی شناسانه صادر کند نیز در کار نیست. این ارزش ها هر دو متعالی و تنها قابل نشان دادن اند، اخلاق، به جهان، به مثابه ی یک کل می نگرد و زیبایی شناسی، نظری تأمل برانگیز به یک شیء را ایجاد می کند و آن را به مثابه جهانی در خود در نظر می آورد. ارزش زیبایی شناسانه، به خودی خود هدفی است و زندگی اخلاقی نیز پاداش خود است (عابدینی فرد، ۱۳۸۹، ۵۳). ویتگنشتاین در نامه ای به انگلیمان می نویسد: «حداقل چیزی که از یگانگی اخلاق و زیبایی شناسی می توان دریافت، این است که معنی و ارزش زندگی و جهان تنها از طریق هنر نشان دادنی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱، ۲۲). از آن جهت که گزاره های اخلاقی معطوف به ارزش های بیرون از جهان اند، فاقد معنی محسوب می شوند، بنابراین تربیت اخلاقی جز از طریق ذکر شواهد تداعی گر معنی محقق نمی گردد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ۲۵). در حالی که هنر با خلق آثار عینی برترین نوع روایت گری را رقم می زند. بر این اساس می توان استدلال کرد؛ از منظر ویتگنشتاین هنر والاترین شیوه نمایاندن ارزش های اخلاقی و راه حلی برای مسئله زندگی است (تیلمن، ۱۳۸۲، ۱۳۵). زندگی که در نگاه ویتگنشتاین امتدادی ابدی می یابد. از طریق هنر می توان سفری ژرف به حوزه رشد و تکامل شخصیت انسان داشت و اهمیت نقش آن را در پرورش شایستگی های پایدار آدمی مشاهده نمود. هنر می تواند با گشودن چشم اندازی زیباشناسانه به هستی، عالی ترین معنی و انگیزه را در زندگی پر تلاطم امروز فراروی انسان قرار دهد.

چنان که پیش ازین بیان شد در نظرگاه ویتگنشتاین؛ هنر و اخلاق هر دو به قلمرو امر رازآمیز و ناگفتنی ها تعلق دارند و تنها می توان آن را نشان داد. اما ویتگنشتاین هیچگاه صراحتاً بیان نمی کند که امر رازآمیز چطور خود را می نمایاند، زیرا در رساله تلاش می کند استدلال کند که نمی توان امر نشان دادنی را بیان کرد (فن، ۱۳۸۱، ۵۲). با این وجود از مثال هایی به عنوان راه هایی جهت نشان دادن کمک می گیرد. در این مورد می توان به نمونه ای از قدرت زبان شعر در نشان دادن آنچه به تعبیر رساله قابل گفتن نیست اشاره نمود: جایی که انگلیمان شعری از لودویگ اولاند را برای ویتگنشتاین ارسال می کند و او با شورمندی بسیار برای یافتن دلیلی بر مدعایش در باب نشان دادنی ها، این گونه پاسخ می دهد: شعر اولاند حقیقتاً بی نظیر است و آنچنان است که باید باشد: اگر تنها تلاش کنی در مورد آنچه ناگفتنی است سخن نگوئی، چیزی از دست نمی رود. اما امر ناگفتنی به شکل بیان ناپذیری، در آنچه گفتنی است مستتر خواهد بود. شاعر در این اثر توانسته به دور از پیچیدگی های زبان فلسفی، با زبانی ساده و همه فهم «معنای زندگی» را که نمی توان به روشنی با کلمات بیان کرد به خواننده نشان دهد. انگلیمان یادآوری می کند که هیچکدام از ابیات و مصرع های این شعر به تنهایی اشاره روشنی به مسئله زندگی ندارند اما مجموعه آنها نمایی کلی از زندگی مورد نظر شاعر را نشان می دهند.

ویژگی آفرینش هنری نیز همین است که در آن هنرمند به کمک اجزائی مانند؛ سطوح، خطوط، حجم ها، اصوات، رنگ ها و غیره مفهومی را که نمی توان در قالب کلمات معنادار بیان کرد به زیبایی در اثر نمایان می کند. در نتیجه می توان بر این باور ویتگنشتاین صحه گذاشت که از طریق گزاره های علوم تجربی نمی توان امر ناگفتنی را بیان نمود، لیکن تنها می توان آن را به وسیله انواع مصادیق و نمونه هایی در هنر، دین، ادبیات و غیره نشان داد. در نگاه ویتگنشتاین؛ هنر نوعی از بیان^{۲۸} است و یک اثر هنری خوب بیانی کامل است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۱۶/۱۹). ویتگنشتاین معتقد است؛ هنر بیان معجزه طبیعت است (Wittgenstein, 1998, 64). چنان که در بخشی از یادداشت ها می نویسد: زندگی ارزشمند زندگی ای است که با نگاهی هنری و از منظری متفاوت زیسته شود. ما آنگاه زندگی ارزشمندی خواهیم داشت که به زندگی همچون اثر هنری خداوند

نتیجه

جهت کاستن از عوارض پوچی و رنج از خودبیگانگی انسان امروز مورد توجه قرار داد.

ویتگنشتاین در مقدمه رساله بیان می کند که هدف او درست دیدن جهان است. و گویا تمام تلاش وی در راستای تغییر نحوه نگرش انسان به عالم صورت می گیرد. او جهت ایضاح آنچه که مطمح نظر دارد از دو مؤلفه اخلاق و زیبایی شناسی یاری می گیرد. به طوری که در فلسفه او این دو مؤلفه جایگاهی هم شأن یافته، هر دو روش صحیح مشاهده جهان را به آدمی نشان می دهند و او را برای زیستن در جهانی سعادت آمیز رهنمون می شوند. مشاهده ای که، حاصل نگاه ازلی سوزه متافیزیکی به جهان هستی می باشد. اساس زیبایی شناسی و اخلاق در این نگاه تجربه امر رازآمیز (هستی) است. انسان در مواجهه با هستی دچار چنان شگفتی می شود که تنها هنر و اخلاق قادر به بیان این رویارویی اعجاب آورند. بیانی که آهنگ هستی و اراده خداوند را بر انسان متجلی می سازد. اثر هنری از آن

بشر پیوسته سعی و تلاشی وافر برای دست یافتن به فناپذیری و ماندگاری داشته است. لذا اندیشه جاودانگی در تمامی ابعاد زندگی او متبلور شده و خودنمایی می کند. با شنیدن واژه ای جاودانگی، ذهن در گستره ی معانی، مفهوم آن را در تقابل با مرگ و نیستی قرار می دهد. تصور اینکه زندگی عاری از معنی و مرگ پایان همه چیز باشد، موجب می شود هستی دیگر در نظر او، چندان زیبا و ارزشمند جلوه نکند. مواجهه با دشواری های زندگی، هجوم تکنولوژی و احساس بیگانگی با مؤلفه های دنیای جدید، ویرانگری زمان و نهایتاً ترس از مرگ از جمله عواملی است که باعث ایجاد حس سرخوردگی و رواج اندیشه های معنا ناپخته شد. در مقابل تفکر پوچی متفکرینی با تأکید بر معناداری زندگی و جاودانگی حیات، در پی یافتن راه حلی ملموس برای دردهای وجودی و معنا بخشیدن به هستی انسان می کوشند. در این بین تأملات ژرف اگزیستانسی ویتگنشتاین متقدم شایان توجه است. به طوری که می توان شیوه جهان نگری او را به عنوان راه کاری

بر برتری یافتن و فراتر رفتن از جهان حائز جاودانگی می‌گردد. و این عملی است که هنر از عهده آن برمی‌آید. پنداری آنگاه که هنرمندانه به آنچه در جهان هست می‌نگریم، آن را تعالی بخشیده خود نیز ارتقا می‌یابیم و بر فراز جهان و از منظر ازلی، حقیقت جهان را به نظاره می‌نشینیم. در این دیدگاه، هنر کارکردی آگاه‌ساز جهت بیداری آدمی می‌یابد که، با نشان دادن شیوه درست مشاهده مظاهر جهان از منظر ازلی، فرد را از سطحی‌نگری، بطالت و پوچی جدا کرده و جهان را چونان اثر هنری خداوند به حقیقتی شگرف بدل می‌کند که هر لحظه آدمی را به رشد و تعالی و امید دعوت می‌کند. با تغییر در نحوه نگرش، جهانی کاملاً متفاوت با مرزهایی نو پیش روی بیننده قرار می‌گیرد. با تغییر مرزهای جهان، مرزهای اندیشه نیز دستخوش تغییر می‌گردند. جهان در قالب یک کل، گسترش می‌یابد و آنچه اراده ما به دنبال انجام آن است، در نهایت، به صورت شیوه نگرشی آشکار می‌شود که با آن، جهان یک سر به جهانی دیگرگون تبدیل می‌گردد. همین امر موجب تبیین و تمایز جهان انسان هنرمند از جهان انسان غیر هنرمند می‌باشد. انسان با اینگونه زیستن درمی‌یابد که مرگ او را نمی‌میراند. بلکه این اوست که مرگ را می‌میراند؛ و این همان قرار گرفتن فراروی جاودانگی است. با زیبایزیستن و نگرش صحیح به هستی، عنصری هماهنگ و همراه جهان خواهیم شد و هنر پدیده‌ایست که می‌تواند زیبایی و معنای از دست‌رفته زندگی را به ما باز گرداند.

جهت که تصویر کلیت عالم است، بازتابنده معنای آن به‌شمار می‌رود و با اخلاق که آن نیز، انعکاس ارزش‌های متعالی خارج از جهان است، هم راستا خواهد شد. بدین ترتیب می‌توان؛ اخلاق و زیبایی‌شناسی را، توصیه‌های ویتگنشتاین برای نمایاندن معنا و ارزش‌های حقیقی زندگی دانست. از آنجا که در فلسفه ویتگنشتاین ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناسی هر دو در زمره امور نشان دادنی و فاقد معنا قرار می‌گیرند و اخلاق را تنها می‌توان از طریق مصادیق نشان داد، هنر با خلق آثار ملموس در شاخه‌های متنوع، برترین شکل بیان از را به خود اختصاص می‌دهد. بر این اساس معتقد است، هنر والاترین شیوه نمایاندن معنی و ارزش زندگی و جهان و راه حلی برای عبور از مسائل و دشواری‌های آن می‌باشد. در نگاه ویتگنشتاین کمال زندگی دست یافتن به سعادت است و هنر شرایط دست یافتن به این هدف را فراهم می‌آورد. هنر به شکلی بنیادین و عمیق جزء لاینفکی از مفهوم زندگی ابدی واقع می‌شود. به طوری که انسانی که درکی از هنر دارد تصویری ژرف‌تر از مرگ و زندگی خواهد داشت. چرا که در نگاه ازلی؛ مرگ دیگر رویدادی در زندگی نیست. زندگی پایانی ندارد، همان‌گونه که میدان دید سوژه مرزی ندارد. آنگاه که سوژه متوقف شود. جهان نیز پایان می‌پذیرد. به وقت مرگ، جهان تغییر نمی‌کند، بلکه بودن باز می‌ایستد و مرگ سوژه پایان کل جهان خواهد بود. بر این اساس زندگی سعادت‌مندانه از آن انسانی خواهد بود که از زمان و مکان فراتر رفته، هدف و غایت هستی را محقق سازد. و این‌گونه به جاودانگی حقیقی دست خواهد یافت. بنابراین آدمی از مسیر شایستگی خود

پی‌نوشت‌ها

(چاپ اصلی اثر در ۱۹۳۱).
تیلمن، بی. آر. (۱۳۸۲)، *ویتگنشتاین، اخلاق و زیبایی‌شناسی*، ترجمه بهزاد سبزی، تهران: حکمت (چاپ اصلی اثر در ۱۹۹۱).
حسینی، مالک (۱۳۹۴)، *ویتگنشتاین و حکمت*، تهران: هرمس.
دباغ، سروش؛ عابدینی فرد، مرتضی (۱۳۸۸)، *ویتگنشتاین و نگرستن از وجه ابدی، فصلنامه/اندیشه دینی*، پاییز ۱۳۸۸، دوره ۹، شماره ۳۲، صص ۲۹-۴۲.
درلشتن (۱۳۸۸)، *پیکاسو سخن می‌گوید*، ترجمه محسن کرامتی، تهران: انتشارات نگاه.
راسل، برتراند (۱۳۷۲)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: کتاب پرواز (چاپ اصلی اثر در ۱۹۴۵).
عابدینی فرد، مرتضی (۱۳۸۹)، *مقدمه‌ای بر زیبایی‌شناسی ویتگنشتاین*، تهران: ققنوس.
فن، ک. ت. (۱۳۸۱)، *مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین*، ترجمه کامران قره‌گزلی، تهران: مرکز (چاپ اصلی اثر در ۱۹۳۷).
کاکس، چارلز اچ.، کاکس، جین دبلیو (۱۳۹۲)، *تجربه عرفانی یا تأکید بر اندیشه‌های ویتگنشتاین و مکتب دن بودیسم*، ترجمه محمدحسین محمدپور، هفت/آسمان، شماره ۵۶ و ۵۷ (۱۴) صص ۲۲۵-۲۳۸.
کروی، موشه (۱۳۹۸)، *مرگ در فلسفه ویتگنشتاین*، مقدم، ترجمه محمد اکوان، *الهیات*، سال دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، شماره ۳، صص ۵۱-۵۹.
کریجلی، سایمون (۱۳۹۷)، *خیلی کم، تقریباً هیچ*، مرگ، فلسفه، ادبیات، ترجمه لیلیا کوچک‌منش، تهران: نی.
کلاگ، جیمزسی (۱۳۹۴)، *ویتگنشتاین در تبعید*، ترجمه احسان سنایی اردکانی، تهران: ققنوس (چاپ اصلی اثر در ۲۰۱۱).
نیگل، توماس (۱۳۸۲)، *پوچی*، ترجمه حمید شهریاری، *نقد و نظر*، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۹۲-۱۰۷.
مک کوآری، جان (۱۳۷۷)، *فلسفه وجودی*، ترجمه محمد سعیدحنایی کاشانی، تهران: هرمس.
می، رولو (۱۳۹۲)، *انسان در جست‌وجوی خویش*، ترجمه سید مهدی ثریا،

- Ludwig Josef Johann Wittgenstein; 26 April 1889 – 29 April 1951, Austrian Philosopher.
- Nihilism.
- Age of Enlightenment عصر روشنگری: جنبشی فکری و فلسفی در تاریخ فلسفه غرب بود که از میانه‌های سده هفدهم در اروپا آغاز شد و تا پایان سده هجدهم ادامه داشت.
- René Descartes.
- Johann Gottlieb Fichte.
- Arthur Schopenhauer.
- Jean-Paul Sartre.
- Thomas Nagel.
- Susan R. Wolf.
- Franz Kafka.
- Albert Camus.
- Henri Bergson.
- Søren Kierkegaard.
- Wilhelm Dilthey.
- John Cottingham.
- Leo Tolstoy
- Tractatus Logico-Philosophicus.
- The Pictuer Theory of Meaning.
- Nonsensical.
- Accidental.
- Transcendental.
- Sayable
- Showable.
- Sub Space Aetenitatis.
- Metaphysical Subject.
- Eternal Present.
- Right Perspective.
- Expression.

فهرست منابع

اسوندسن، لارس (۱۳۹۴)، *فلسفه ملال*، ترجمه افشین خاکباز، تهران: نشر نو (چاپ اصلی اثر در ۲۰۰۵).
بکولاساندرو (۱۳۸۷)، *هنر مدرنیسم*، ترجمه رویین پاکباز و احمدرضا تقاء، هلیا دارابی، فرخ فولادوند، کامبیز موسوی و فیروزه مهاجر، تهران: نشر فرهنگ معاصر

Camus, Albert, (1955), *An Absurd Reasoning*, from *The Myth of Sisyphus and Other Essays*, trans. Justin O'Brien, New York: Knopf. Retrieved 20 Sep. 2021, from <http://dbanach.com/absurd>

Cottingham, John (2003), *On the Meaning of Life*, Routledge. Taylor & Francis Group.

Crosby, Donald A. (1998), *Nihilism*. In *The Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Taylor and Francis.

Moyal-Sharrock, Daniel, and etc (2015), *Mind, Language and Action*, Vol. 22, Austrian Pub.

Slocombe, William (2003). *Postmodern Nihilism: Theory and Literature*, *Doctoral Dissertation*.

Tolstoy, Leo (2000), *My Confession; The Meaning of Life*, ed: D. Klemake, New York: Oxford University press.

Williams, Meredith (1999), *Wittgenstein, Mind and Meaning*, Routledge Pub.

Wittgenstein, Ludwig (1998), *Culture and Value*, Edited by Georg Henrik, Blackwell Oxford Pub.

Wittgenstien, Ludwig (1961), *Tractatus Logico-Philosophicus*, trans. by David Pears and Brian Mcguinnes, London: Routledge & Kegan paul.

تهران: دانژه (چاپ اصلی اثر در ۱۹۵۳).

میه، کاترین (۱۳۸۸)، *هنر معاصر در فرانسه*، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: چاپ و نشر نظر (چاپ اصلی اثر در ۱۹۴۸).

هادسون، ویلیام دانالد (۱۳۸۸)، *لودویگ ویتگنشتاین و ربط فلسفه او به باور دینی*، ترجمه مصطفی ملکبان، نشر گروس.

ولف، سوزان (۱۳۸۲)، *معنی زندگی*، ترجمه محمد عبداللهی، نقد و نظر، شماره ۳۰-۲۹.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۱)، *رساله‌ی منطقی فلسفی*، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب تهرانی، تهران: امیرکبیر (چاپ اصلی اثر در ۱۹۲۱).

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۱)، *نامه‌هایی به پائول انگلمان و لودویگ فون فیکر*، تهران: فرهنگ کاوش (چاپ اصلی اثر در ۱۹۶۷).

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۵)، *یادداشت‌ها ۱۹۱۴-۱۹۱۶*، ترجمه موسوی دیباج و مریم حیات شاهی، تهران: سعاد (چاپ اصلی اثر در ۱۹۶۰).

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۸)، *سخنرانی درباره اخلاق*، ترجمه مالک حسینی، بابک عباسی، تهران: هرمس.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۴)، *رساله‌ی منطقی فلسفی*، ترجمه و شرح: سروش دباغ، تهران: هرمس.

یانوش، گوستاو (۱۳۸۶)، *گفت‌وگو با کافکا*، ترجمه فرامرز بهزاد، تهران: خوارزمی (چاپ اصلی اثر در ۱۹۹۱).



The Relationship between Art and Immortality in Wittgenstein's Worldview and its Function in the Problem of Meaninglessness of Contemporary Man*

Saeideh Azimi Terambanian¹, Mohammad Ali Khabari^{**2}, Mohammad Reza Sharifzadeh³

¹PhD Candidate of Philosophy of Art, Department of Art Research, Faculty of Art, Central Branch of Tehran, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

²Assistant Professor, Department of Research, Academic Jihad Art, Tehran, Iran.

³Professor, Department of Art Research, Faculty of Art, Central Branch of Tehran, Islamic Azad University, Tehran, Iran..

(Received: 23 Feb 2022; Accepted: 12 Jun 2022)

Throughout history, mankind has always strived to achieve the meaning of existence and eternal life. The notion that life is devoid of meaning and death is the end of everything, makes the universe no longer look so beautiful and valuable to man. The difficulties of life and the fear of death are among the factors that caused a sense of frustration. In contrast, some thinkers, by emphasizing the meaning of life and its immortality, are trying to find a tangible solution to human existential pain. In the following article, Wittgenstein's earlier theories are considered from the perspective of immortality. Looking at the deep existential concerns and examining the dynamics of his thoughts, the role of "aesthetics" and "ethics" as the most fundamental components of the meaning of human life in his philosophical structure is undeniable. Based on this view, art is considered as the highest way to show the true values of life and a solution to overcome its problems and difficulties. Life finds eternal extension in Wittgenstein's view. Accordingly, the perfection of life is the attainment of happiness, and art provides the conditions for achieving this goal. Art is fundamentally an integral part of the concept of eternal life. In the eternal look, death is no longer an event in life. Life has no end, just as the field of vision of a subject has no boundaries. When the subject stops, the world comes to an end. Man attains immortality from the path of his merit to excel and transcend the world. And this is what art can do: imagination. When we artistically look at what is in the world, we elevate it and elevate ourselves. In this view, art finds an enlightening function to awaken man, which, by showing the correct way of observing the manifestations of the world from an eternal perspective, separates the individual from superficiality, vanity and emptiness, and turns the world into a wonderful truth as a work of art. This distinguishes the world of the artist from the world of the non-artist. Man realizes that by such

living death does not kill him. Rather, it is he who kills death. By living aesthetically and having the right attitude towards existence, we will become a harmonious and accompanying element of the world, and art is a phenomenon that can restore the lost beauty and meaning of life to us.

Keywords

Immortality, Meaninglessness, Art, Metaphysical Subject, Aesthetics, Early Wittgenstein.

*This article is extracted from the first author's doctoral dissertation, entitled: "A Philosophical reading of the concept of art and eternal life in Wittgenstein's earlier thought and its function in the problem of meaninglessness of contemporary human" under the supervision of second author and the advisory of third author in Central Branch of Tehran, Islamic Azad university.

**Corresponding Author: Tel: (+98-912) 3513298, Fax: (+98-21) 22481619, E-mail: ma.khabari@gmail.com